

بررسی علت سقوط نظام شاهنشاهی

نوسازی شتابان

همراه با فساد، استبداد و کهنه پرستی*

میشل فوکو متعلق به مکتب ساختار شکنان در علوم اجتماعی است. او بر این باور است که گفتمان ارتباط مستقیم با مؤلفه های سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک دارد و در هر دوره ای با دوره و زمانی دیگر متفاوت است. او همچنین به این نکته اذعان دارد که یک فرضیه رسمیت نمی یابد، مگر آن که پانهاها و سازمان های رسمی جامعه پیوند برقرار کنند.

فوکو درباره انقلاب ایران می گوید: شاید این نخستین قیام بزرگ ضد نظام های جهانی باشد؛ مدرن ترین و بی باک ترین صورت شورش. او نتیجه می گیرد که توسعه و نوسازی عجولانه شاه همراه با استبداد شرقی باعث واکنش مردم و نخبگان اجتماعی سیاسی، در جهت همراهی نکردن با روند توسعه و نوسازی متکی بر کهنه پرستی شاه (ایران باستان) بوده است، زیرا رژیم شاه نتوانست در ایران وفاق و همدلی را باز تولید کند.

استبداد و نوسازی شاه

استبداد شخصی شاه باعث استبداد سیاسی در ایران شد و گردش نخبگان سیاسی که همه تحصیل کرده اروپا و بعداً امریکابودند را در حاکمیت مدنظر قرار نداد. روشنفکران نهاد سلطنت نیز هیچ گونه اراده ای در انجام کار از خود نشان نداد و همه گوش به فرمان شاه شدند. ارتش شاهنشاهی نیز که اعای پنجمین ارتش قدرتمند و مجهز دنیا را داشت فاقد یک فرماندهی منظم بوده و به صورت پراکنده در قالب چهار نیرو تحت فرماندهی شخص شاه قرار گرفت، از این رو ارتش با وجود در اختیار داشتن جنگ افزارهای مدرن و سازماندهی منظم نتوانست نقش یک ارتش ملی را ایفا کند. بنابراین ارتش شاهنشاهی نتوانست چیزی جز یک بوروکراسی نظامی را در بحرانی ترین دوران ایران، یعنی انقلاب ۱۳۵۷ از خود نشان دهد. از دل سازماندهی این نیرو و تعدادی منتهم بیرون آمدند و طوفانیان ما، نصیری ها و ایادی هاسر بر آوردند، این پایان ملی گرایی، لائسیت و نوسازی شاه بود.

سرکوبی رحمانه گروه های چپ

شاه با توسل به قدرت نظامی و سازمان اطلاعات و امنیت خویش نهایت شدت عمل را در برخورد با گروه های سیاسی چپ از خود نشان داد و در یک روز بیست و چهار افسر ایرانی وابسته به حزب توده را تیرباران کرد. این شدت خشونت حتی به بخشنامه های داخلی ارتش نیز کشیده شد. هیچ گاه نباید زن و بچه ای را کشت مگر این که کمونیست باشند!



فوکو نتیجه می گیرد که توسعه و نوسازی عجولانه شاه همراه با استبداد شرقی باعث واکنش مردم و نخبگان اجتماعی - سیاسی، در جهت همراهی نکردن با روند توسعه و نوسازی متکی بر کهنه پرستی شاه (ایران باستان) بوده است، زیرا رژیم شاه نتوانست در ایران وفاق و همدلی را باز تولید کند

بنابر این برخورد بی رحمانه علیه گروه های چپ نه تنها نتوانست ایدئولوژی برای ارتش ایجاد کند، بلکه در درازمدت افرت روحیه فرماندهان آن را نیز فراهم کرد. کشتار گروه چپنی [و مجاهدینی که در زندان دوران محکومیت خود رامی گذراندند] و پیامدهای آن نمونه ای بر این مدعا است.

فساد و رانت جوئی

فساد همزاد توسعه نیست، اما نوسازی در ایران فساد و رشوه خواری را نیز با خود به همراه آورد و سیل درآمدهای نفتی نیز نتوانست بستر توسعه در ایران را نهادینه کند. نوسازی در ایران جز ورود کالا های بی مقدار، ناهنجاری و فساد، دستاورد دیگری به همراه نداشت و همین امر سرانجام گروه اصلاح طلبان درون حکومت سلطنت را خلع سلاح و حذف رژیم را هدف گرفت و همه را به آتجار رساند که ما این رژیم را نمی خواهیم. وجود فساد و رخنه کردن ناهنجاری اقتصادی، عملاً شاه را از ادار به خود کشی سیاسی کرد. شکاف طبقاتی در جامعه و پیدایش هزار فامیل و نابودی بورژوازی ملی، جامعه را دچار بحرانی حاد ساخت. محله هایی که باید در تهران ساخته شود از پیش مثل غنایم جنگی تقسیم شده بود و از دل این آوار، شاپور غلامرضا و اشرف پهلوی، فلیکس آقایان و دولو را به جامعه ایران تحمیل کرد و فساد، ملاطذ بیوار توسعه ایران شد. سختی های حاکم بر افشار فرودست جامعه شهری آنان را جنوبی تر و همسایه انمه و اما مزاده ها کرد و آنها را با مرگ و نوعی زندگی جاوید آشنا ساخت. آنان کشته شدن برای کسب عدالت را در ناسی چستن از امام علی ارج نهاده و آن را شهید عدالت تفسیر کردند و بر آن شدند که حق است که قانون را پدید می آورد نه این که قانون، حق را پاسازد. ایران صحنه نبرد دیو و فرشته و شاه و قدیس شده بود.

ایرانیان در قبال تحولات در کشورشان حیران بودند و خوب می دانستند که چه چیزی را نمی خواهند، اما خودشان هم نمی دانستند که چه می خواهند. در چنین خلأیی از اجرای عدالت،

تشکیل حکومت اسلامی بر سر زبان‌ها افتاد، البته ناروشن و دارای ابهاماتی، پای روحانیون را برای تفسیر آن به میدان کشاند. پس حکومت اسلامی فرصت داد که این هزاران اجاق سیاسی که برای مقاومت در برابر رژیم شاه در مسجد‌ها و مجامع مذهبی روشن شده بود، همچنان گرم و روشن بماند. روحانیون در برابر انتقادهای غربی‌ها مبنی بر تاکنیکی بودن حکومت اسلامی از خود و اکثش نشان دادند و گفتند اگر غرب مسیحی و صنعتی معنویت را گم کرده، اسلام ارزش و کاربرد آن را حفظ کرده است. در یک سو شاه با ساواک و ویسروی مخوف، ارتشی مجهز، سدن و غرور خود بزرگ بینی و درسوی دیگر انقلابیون مشکل از دانشجویان، توده مردم و کارگران صنعتی با سازماندهی، اهداف و تبلیغات مدرن قرار داشتند.

ارتش شاهنشاهی در برابر مردم قرار گرفت و جمعه خونین [هفده شهریور ۱۳۵۷] را بر تاریخ ایران تحمیل کرد، اما این سرکوب با تبلیغات به سود انقلابیون تمام شد و بزرگداشت چهلم شهدا عملاً رژیم را در مانده کرد. نیروهای انقلابی دور شخصیتی روحانی [امام خمینی] با الهای از تقدس گرد آمدند و او نیز ایران بدون شاه را یادآوری می کرد؛ د کتر کریم سنجابی رهبر جبهه ملی طرح فراندوم برای تغییر رژیم را در دست تهیه داشت، اما سرانجام در دی ماه ۱۳۵۷ با دینداری و مهندس مهدی بازرگان در پاریس با امام خمینی ائتلاف نیروها تکمیل و شاه به پایان راه خود نزدیک شد، اما هنوز محمدرضا شاه بدون کراسی را مثل پادشاهان پیشین کنایه از زلزله، فریب، دروغ، معامله و وعده‌هایی بی پایه می دانست.

فضای باز سیاسی

فضای باز سیاسی آخرین تلنگر به رژیم شاه بود تا نیروهای روشنفکری ایران خاستگاه و مطالباتشان را از رژیم در خواست کنند، از این روحانیت بشر و شیرهای نفت در پیوندی نامیتون منافع غرب را تضمین می کردند. سکوت ارتش شاه به کمک امریکایی‌های شاغل در ارتش ایران در جهت مقابله با کارتر و کسانی که ضرورت کناره گیری شاه را پیش بینی می کردند شکل گرفت.

میشل فوکوزا و رندزور به ژنرال‌ها اهمیت دین در انسجام انقلاب ایران این پرسش را مطرح می کند که اجست و جوی چیزی که ما غربی‌ها امکان آن را پس از نسانس و بیحران بزرگ مسیحیت از دست داده‌ایم چه معنایی دارد [من] اکنون صدای خنده فرانسوی‌ها را می شنوم.

در آن فضا از همه شگفت آورتر اعتصاب کارگران و کارمندان گمرک و دارایی است که به

آسانی دست از کار نمی کشند، چون با شوه‌هایی که می گرفتند در آمدشان ده برابر و صد برابر دیگران است. وقتی در رژیمی چون شاه افتاد فاسد هم دست به اعتصاب بزنند، اعتصاب گسترش چشمگیری می یابد و همه گیر می شود.

شرکت‌های بزرگ رانت دولتی از یک سو و کارگران ضعیف شرکت نفت از سوی دیگر اعتصاب‌ها را تکمیل می کردند. اعتصاب کارمندان برجسته سازمان‌های پیمایی نیز فشار اعتصاب را بر رژیم تشدید کرد. همه گروه‌ها و دسته‌جات به یک انسجام در سرنگونی رژیم شاه دست یافتند. پس هیچ ایدئولوژی سیاسی نمی توانست مدعی نمایندگی این جنبش شود هیچ کس نمی توانست مدعی رهبری آن بشود. در نظام سیاسی، این جنبش نه نظیری دارد و نه جلوه و تظاهری.

ه این مقاله توسط آقای نوری صادق دانشجوی کارشناسی ارشد نوشته شده که بخش‌هایی از آن با ویرایش جدید درج شده است. گرچه میشل فوکوزا برخی از دیدگاه‌های خود را همزمان با تکیون انقلاب ایران و به زمان حال نوشته، ولی در این تلخیص، از زمان گذشته استفاده شده است.

منابع:

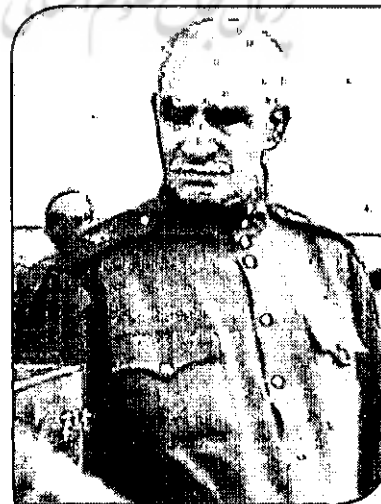
ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند، میشل فوکوزا، ترجمه حسین معصومی همدانی نشر مهرس.

نقد قدرت، باز آفرینی مناظره فوکوزا و هابرماس، ترجمه د کتر فرزانه سجودی نشر اختران.

پایان یک دیکتاتور

عباس دبستانی، ماهنامه گزارش، شهریور ۱۳۸۹

... چهارم شهریور ۱۳۲۲ در حالی که شنل آبی رنگ بر شانه‌های رضاخان آراستگی همیشه را نداشت، صادق خان راننده پادشاه ماشین را در حاشیه خیابان پارک کرد. شاه از وی خواست که همان‌جا



بماند و مواظب ماشین باشد، سپس برای اولین بار بدون هیچ اسکورت و خدم و حشمی، پس از زدن ضربه‌ای به در خانه وارد شده و فروغی که قبلاً تلفنی خبر داشته که شاه می آید در باورش نمی گنجید که وی تنها و ناامید و بدون اسکورت وارد شود. رفتار فروغی همانند همیشه گرم و دوستانه نبود، چرا که می دانست این پادشاه نفس‌های آخر را می کشد. صادق خان می گوید من وارد منزل فروغی شده و از چند قدمی نظاره گر صحنه‌هایی بس دلخراش و تکان دهنده بودم. شاه درست مانند دانش آموزی که نزد مدبرش التماس می کند و درخواست کمک دارد، شده بود. شاه تقریباً در مقابل فروغی زانو زده بود و چنین جمله‌هایی را تکرار می کرد: آقای فروغی شاید آن گونه که شایسته مقام ارزنده شما بوده من قدر و منزلت شما را ندانستم، اما امروز دست کمک به سوی شما دراز کرده‌ام نباید مرا تنها بگذارید، البته با صدایی پر از بغض، لرزه و ارتعاش. فروغی از زیر چشم حرکات شاه را و او را ندان می کرد و سکوتش به گمانت شاه را بیشتر عذاب می داد. رضا شاه در ادامه می گوید می خواهید که التماس کنم، آری می کنم. می دانم که همواره ناجی من بوده‌اید. امروز از شما که مرد خدا هستید راه نجات می خواهم بگوئید در این شرایط چه کنم؟

فروغی بسادی به غیب انداخته، در حالی که شروع به قدم زدن در حاشیه اتاق پذیرایی می کند، می گوید صریح بگویم خودت راه نجات نداری، اگر می خواهی بیشتر در این مرداب غرق نشوی باید این دو کار را انجام دهی. شاه می گوید بفرمایید انجام می دهم. فروغی نیز می گوید:

اخی الفورد دستور آتش بس به جبهه‌ها، پادگان‌ها و نیروهای قزوین، کرج، شمال و جنوب صادر کنی و گرنه تا چند ساعت دیگر تهران سقوط می کند و تو دستگیر خواهی شد. او کاملاً تل دل رضا شاه را خالی کرد و همین جاحکم فرار و استعفا ی او را صادر نمود.

۲۰ دومین شرط این است که استعفا ی خودت از سلطنت را همان گونه که من می گویم اعلام کن. شاه می گوید اطاعت می کنم، لا اقل شما یک قولی به من بدهید که با استعفا و رفتن من، ولیعهد پادشاه خواهد شد. فروغی می گوید هیچ تضمینی نمی توانم بدهم. شگفتا که شاه تقریباً زانو می زند و می گوید بی انصافی نکنید، خیال مرا در این دم آخر راحت کنید، به جان ولیعهد قول بدهید. پادیند اشیک‌های رضا شاه فروغی می گوید کورتا هستی نمی کنم. به این ترتیب در روز ۲۵ شهریور شاه استعفا می دهد و بدنبال خانواده اش به سوی اصفهان به راه می افتد، اما ای کاش این حادثه چشمان ما را چنان بگشاید که در عین توانایی و قدرت، زور نگویم و ظلم نکنیم.